ب) تبیین تفاوت اهلال هلال با کسوف و اثبات ظاهره سمواى بودن اهلال هلال

(9:26)

ببینید اصل اینکه فرمودند (اینها) فرقی ندارند، یک ارتکاز مّی در ذهن من هست که این دو فرق دارند. دیروز عرض کردم، البته آقایان منافشه فرمودید. منافشاتی بود که مورد احترام دقت علمی است. اما بدون اینکه طولش بدهیم، مقصودم در فرق بین این دو را میگویم.

علی ای حال ایشان میگویند چه فرقی دارند؟! خورج قمر هم به زمین و اهل الارض نیازمند است. اگر زمین را کنار بگذاری هیچ فرقی ندارد. اگر بیایی هر دو مثل هم هستند.

ببینید اینکه اساسا کسوف و خسوف چیست، وقتی خورشید به زمین میتابد، پشت زمین یک سایه مخروطی تشکیل میشود. تشکیل سایه پشت کره زمین، یک حادثه سمواى و نجومی نیست، یک امر نجومی و سمواى است. دائما هست، هیچ لحظهای را نمیتوانید پیدا کنید که این سایههای که پشت زمین تشکیل شده را از او بگیرید. ماه هم همینطور است. وقتی خورشید به ماه میتابد، نصفش روشن است، پشتش یک سایه مخروطی دارد. این سایه مخروطی، حادثه سمواى نیست. بلکه یک چیزی است که دائما هست. بله، حادثه سمواىه این است که این سایه بیاید و بیاید، یک دفعه روی زمین بیافتد. اگر مدار ماه مایل نبود، در هر ماهی که میآمد یک کسوف و یک خسوف داشتیم. در محاق، کسوف صورت میگرفت و در بدر، خسوف صورت میگرفت. حالا هم که این جور نیست، خلاصه میشود یک وقتی این سایه مخروطی ماه روی زمین میافتد و کسوف میشود. یا سایه مخروطی زمین روی ماه میافتد و خسوف میشود. پس افتادن سایه روی زمین، یا افتادن سایه روی ماه را میتوانیم بگوییم حادثه ای ظاهره است. حالا سمواى است یا ارضی است را بعدا عرض میکنم. اما قابلیت اهلال هلال، به این صورت که هلال با فاصله گرفتن قابلیت رؤیت پیدا بکند، تفاوت میکند با این سایههای که میگردد تا روی یک چیزی بیافتد.

ببینید نکته در این است که قمر با شمس فرق میکند. کل کره شمس دارد نور میدهد. اما خود جسم قمر مظلم است. یعنی خودش جسمش خاک است و تاریک است. نور شمس وقتی به آن میتابد، آن را منعکس میکند. پس نصف قمر تاریک است، نصفش روشن است. این نصف روشن، مثل آیینه عمل میکند. یعنی نوری که از خورشید میگیرد را بازتاب میکند و میتابد. اینجا است که الآن سایه و تابش سایه کار ما نیست، یک کرهای که میتواند نور را بازتاب کند، وقتی در محاق است، یعنی رویش به طرف خورشید است و پشتش کاملا به طرف ما است، قابلیت رویت ندارد. یعنی نوری که منعکس میکند، هیچ نوری از آن ما را نمیگیرد؛ چشم ما را نمیگیرد؛ انعکاسش

هیچکدام به چشم ما نمیآید. همه نورش آن طرف است. خب وقتی شروع به دور شدن از شمس میکند؛ زاویه جدایی؛ بعد از مقارنه مُدام دارد از شمس فاصله میگیرد، تا یک جایی میرسد که آن محدودهای که نور را بازتاب میداد، بخشی از آن را چشم ما میبیند. به این هلال میگوییم. پس ببینید این فاصله گرفتن در آسمان است، درست است که ما اهل الارض هستیم که این بخش را میبینیم، ولی آن فاصله گرفتن سمواي است و به ما ربطی ندارد. آن بخشی که نور قمر بازتاب میکند، آن هم سمواي است و ربطی به ما ندارد. بله، همانطوری که سایه قمر روی ما میافتاد، بخشی از گوشه بازتاب قمر به چشم ما میآید و آن را میبینیم. به این حادثه ارضی میگوییم؛ میگوییم بقاع در آن دخیل هستند. لذا یک جا اهلال هلال شده و یک جا نشده و آن را نمیبینند.

حال بین این دو فرق هست یا نیست؟ ببینید فرق سر این است که وقتی میخواهد محدوده نوری که منعکس میکند فاصله بگیرد، تا جایی که بخشی از آن به چشم ما بیاید -تعبیری میکنیم قابلیت هلال للروییه- این ربطی به بقاع زمین ندارد. البته ربط دارد؛ نمیگوییم ربط ندارد؛ اما آن چه که مقصود من است متفاوت است. از روش حذفی استفاده کنیم؛ اگر ما بقاع را برداریم. روش حذفی این است: آن چه که محل نزاع ما قرار میگیرد بقاع است. خب مرکز زمین میرویم به‌عنوان یک نقطه. کل زمین را برداشتیم، آفاق را هم برداشتیم و کنار گذاشتیم. کرهای با این عظمت کنار رفت. مرکز زمین یک نقطه است. این یک نقطه را چشم بکنید. یک چشمی در این نقطه مرکز هست و هیچ بقاعی هم نیست.

حال برگردیم؛ خب این یک نقطه، نقطهای است که قمر به دور آن میگردد. این هم یک نقطه است. دیگر بقاع نیست تا شب و روز بگوییم. نقطه ی هندسی ای که فرض گرفتیم شب و روز ندارد. بله، طرف شمس هست. آن طرفش نیست. این درست است. اما خلاصه یک چشم است. چه زمانی برای او خسوف و کسوف میشود؟ آن وقتی که سایه قمر روی آن میافتد. میگوییم الآن شمس منکسف شده است. وقتی هم قمر فاصله گرفت، به یک جایی میرسد که آن محدوده نوری که از قمر بازتاب میکرد، به این نقطه میرسد. یعنی چشمی که فرض گرفتیم در این نقطه هست، اولین شعاع های قمر را میبیند. میگوییدی فرقی که ندارد. در یک لحظه سایه روی آن افتاد، شروعش هم معلوم است. در یک لحظه هم این شعاع افتاد. تفاوت در این است که وقتی میخواهد سایه روی این نقطه بیافتد، یک چیزی است که غیر از شمس است. قمر ثالثی که سایه دارد، جلوی تابش نور خورشید را گرفته است. این تاریک و منخسف میشود. دیگر شمس را نمیبینیم. اما وقتی هلال فاصله میگیرد چه تفاوتی دارد؟ هلال بازتاب نور خودش است. لذا میگوییم هلال قابلیت رؤیت پیدا کرد. نه اینکه این نقطه قابلیت پیدا کرد آن را ببیند. چرا؟ نقطه که قابلیت پیدا نکرد؛ چون مرکز بود. چه چیزی قابلیت پیدا کرد؟ قمری که زاویه جدایی همینطور آمد تا بخشی از محدوده نوری که بازتاب میکرد، روی این نقطه زمین افتاد. پس هلال قابلیت دیده شدن پیدا کرد. لذا ظاهرهٔ سمواي است. یعنی هلالی که در آسمان نور خودش را بازتاب میکند، در آسمان، در زاویهای دور میشود که آن زاویه دخالت دارد که هلال برای این نقطه قابلیت رویت پیدا کند. درست است که اگر این نقطه نبود آن قابلیت هم نبود. اما قابلیت آن در سماء است. چون آن زاویه دخالت دارد. اما سایه قمر میخواهد روی زمین بیافتد و شمس را منکسف کند، در اینکه امر سمواي دخالت ندارد. قمر یک سایهای دارد که مرتب دارد پشتش دور میگردد، یک لحظهای هم میآید و روی این نقطه میافتد.

بنابراین در قابلیت رؤیت برای هلال در یک لحظه سمواي که از آن جا شروع میشود و بعد هم تمام میشود، با اینکه سایه قمر که دائماً هست بیاید در یک لحظه روی نقطه مرکز زمین بیافتد، تفاوت هست. اینجا است که من عرض کردم خروج از قمر که استادشان فرمودند: ظاهرهٔ سمواي ، لارباط له بالارض، یعنی لارباط له بآفاق الارض. ولذا دیروز عرض کردم ایشان که فرمودند: «فلولا اهل الارض» یعنی «فلولا اهل کرهٔ الارض». و الا آن زاویه جدایی چه ربطی به بقاع دارد؟! شما بقاع را بردارید و یک نقطه بگذارید. باز میبینید الکلام الکلام. بله، این شکل سهمی ما نسبت به مرکز زمین باید با دقت های بیشتری ملاحظه بشود. الآن شکل سهمی روی بقاع

تشکیل می‌شود؛ این قبول است اما باز بحث ما کامل‌ًسر جایش است. اگر الآن صبر کنید، با فاصله کوتاهی چشمی که درست مرکز زمین قرار گرفته، کل زمین را هم محو کردیم، فاصله جدایی برای او که صورت گرفت، آن زاویه سبب یک حادثه سماویة شده است. یعنی چه؟ یعنی یک زاویه آمده و نوری که می‌تابید الآن به چشم ما آمده است. پس از آن نوری می‌آید. نوری که ما نمی‌توانستیم دریافتش کنیم. به خلاف سایه‌ای که دائم‌ًموجود بود، روی ما بیافتد.

شاگرد: هلال هم هواره موجود است، اگر آن زاویه را با قمر حفظ کنیم همیشه هست. مثل سایه پشت قمر است که هواره موجود است.

استاد: من این فرمایش شما را قبول می‌کنم. چون می‌خواهم وارد مناقشه نشویم. من در این مشکلی ندارم. آن چه که در ارتکاز من بود، این است که تابش نور از چیزی که خودش نوری ندارد و می‌خواهد بخشی از نور را بازتاب بکند، آن دائم‌ًدارد می‌تابد اما برای اهل ارض، آن زاویه خاص هلال بودن مهم است. سایه، سایه است. تغییری نمی‌کند. اما چون آن نور را باز می‌تاباند، خصوص تقوّس قوس هلال برای او شاید تفاوت بکند. قبول است سلّمنا، چون اصل حرف می مانند و وقت می رود.

شاگرد۲: کسوف، افتادن سایه ماه روی زمین است؟ ای عدم قابلیت رؤیت نور خورشید بخاطر کی مانع؟ مثال‌ًفرض کنید اوه طوری است که روی کره زمین سایه نمی افتد ولی خب قابلیت ندارد. این هم حادثه سماویة است به مقدار عدم تابش در این نقطه.

استاد: ببینید وقتی ما می‌گوییم هلال قابلیت پیدا کرد، علی ای حال الآن او است که خودنمائی می‌کند. اما وقتی خورشید منکسف می‌شود این جور نیست که او نور نمی‌دهد. بلکه یک ثالثی دخالت کرده و ما نورش را نمی‌بینیم.

شاگرد۲: ثالثی که زمین نیست.

استاد: بله، ماه است. اما آن ثالث دخالت کرده. ولی در هلال ثالثی دخالت نکرده است. خودش نور می‌داد، دارد دور می‌زند، فاصله می‌گیرد و بخشی از نور آن تا حالا به ما نمی‌رسید، حالا می‌رسد. پس بدون اینکه ثالث دخالت کند خود هلال، اهلال شده است. با زاویه جدایی اهلّاهلال. اما در انکساف، حَجَبَ‌القمر نورَه. آن چیزی که ارتکاز من در تفاوت بود، این بود.

شاگرد۲: درست است که ثالث مانع است ولی آن را ارضی می‌کند؟

استاد: ارضی می‌شود، چرا؟ بخاطر اینکه الآن سومی جلوی چشم ما را می‌گیرد. آن چیزی که در آسمان بود که کاری نکرد. نمی‌توان گفت او کاری کرده است. درحالی‌که در کسوف ثالث مانع شده است. اما در هلال درست است که خودش دائم‌ًنور می‌داد اما چون در اثر سیرش، خودش زاویه جدایی را حادث می‌کند، این سیر او و این زاویه جدایی او سبب می‌شود که من بخشی از نورش را ببینم. لذا می‌گوییم اهلّ بدون دخالت ثالث. این حادثة سماویة است.

شاگرد: در هلال می‌توانیم سه تعریف داشته باشیم که دو تا از آن‌ها حادثه سماوی می‌شود. اولی این است که بگوییم فاصله می‌گیرد. دوم قابلیت نور است که بخشی از ماه روشن می‌شود. این هم حادثه سماوی است. اما اگر گفتیم بخاطر پستی بلندی های ماه اهلال هلال شد و اتصال آن نقاط نورانی به هم [محقق شد] این دیگر به اهل ارض مربوط می‌شود. چون آن نقاطی که قرار است به هم اتصال پیدا بکند، نیازمند به یک ناظر زمینی است. لذا دیگر حادثه سماوی نمی‌شود.

استاد: ناظر زمینی که در آن بقاع تفاوت می‌کند؟ ای اگر همه بقاع را برداشتی و یک نقطه شد و آن هم همه چشم شد، اتصال نقاط در آن صورت می‌گیرد.

شاگرد۲: من فرق را متوجه می‌شوم ولی آیا فارق هست؟ آیا تفاوت حکمی هم ایجاد می‌کند؟

استاد: نسبت به فارق نبودنش اگر توضیحی دارید بفرمایید.

شاگرد:...

استاد: ببینید مهم این است بدون اینکه امر ثالثی در کار بیاید، امری ، ظاهره و حدوثی در مسیر خودش انجام می‌دهد بدون دخالت شیء ثالث. و آن هم این است که دارد فاصله می‌گیرد. و دارد این بازتاب نوری که منعکس می‌کرد را نشان می‌دهد. چون قوس است و دارد می‌گردد. نقطه مرکزی دایره او، ولو فرض بگیریم زمین هم نیست، وقتی که او دارد می‌گردد، اصالً زمین را شما بردارید، وقتی ماه دور می‌گردد، وقتی به این طرف ـ قوس می‌آید، معلوم است که این مرکز دست راستش می‌آید. وقتی به طرف خورشید می‌رود، مرکزش پشتش می‌افتد. لذا با این دور خودش این نوری که بازتاب می‌کند، تفاوت می‌کند.

علی ای حال من قبول دارم؛ خود من هم به اندازه‌ای که ممکنم بود خواستم ببینم این منافشه روی فضاها و مبانی مختلف پایان می‌یابد یا نه، اندازه‌ای که من فکر کردم منافشه می‌شود. یعنی اگر تا دو ساعت دیگر مباحثه کنیم منافشه می‌شود. من حرفی ندارم ولی فی الجمله تفاوت ارتکازی در ذهن من بود که آن را عرض کردم.

بازبینی #2
ایجاد شده 18 ژانویه 2026 15:21:42 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 ژانویه 2026 13:34:57 توسط ... .